

در اقصای عالم بگشتم بسی: خویشتن شناسی سعدی*

فاطمه کشاورز (استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه واشنگتن)

ترجمه عباس امام (دانشگاه صنعت نفت)

در ادب فارسی، کمتر شاعری توانِ هموردی با سعدی داشته است. شخصیت توانمند، استادی مسلم در شعر، تأثیر پر دامنه، و لطیفه پردازی دل‌نشین سعدی تنها اندکی از بسیار هنرهای مقبول عام اوست. ارباب نقد شخصیت فرد و بی‌نظیر و شعر افسونکار او را ستوده‌اند!

وی، در پرتو فصاحت بی‌چون و چرای خود، نزد عام و خاص، استاد سخن شمرده شده است. بی‌گمان، به این ستایش‌ها، به راحتی می‌توان اظهار نظرهای تحسین‌آمیز بسیار دیگری افزود. با این حال، از آنها چندان چیزی جز تعریف و تمجید حاصل نمی‌شود. شگفت آن که نقدهای موجود درباره سعدی، در توضیح این وصف‌های فریبا ولی مبهم، چندان کمکی به ما نمی‌کنند. این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چرا شخصیت فرد و افسونکار سعدی موضوع مطالعه مستقل نشده است. در همین جهت، می‌توان پرسید که شخصیت سعدی از خلال اشعار او تا چه اندازه شناختنی است. به عبارت دقیق‌تر، از کاوش در آثار سعدی به جستجوی نظر او درباره شخصیت خود چه

* Fatemeh KESHAVARZ, "Much Have I Roamed Through the World: In Search of Sa'di's Self-image", in *International Journal of the Middle East Studies*, 26 (1994) pp. 465-475.

1) Jan Rypka, *History of Persian Literature*, trans. P. Van Poona. Hope (Dordrecht, Holland: D. Reidel, 1968), 250.

حاصلی به دست خواهد آمد؟ مقاله حاضر نخستین گام در جهت چنین کاوش و نیز کوششی است برای رسیدن به پاسخ این پرسش. اگر هدف هرگونه پژوهش زندگی‌نامه‌ای، به قول نادل، این باشد که «پیچیدگی‌های هستی را ببینیم بی آن که مدعی یافتن پاسخ برای معماهای حیات باشیم»، باید گفت که از این راه می‌توان بر پیچیدگی‌های شخصیت سعدی پرتوهایی افکند.^۲

به خلاف برخی شاعران دیگر چون باباطاهر، که گمنامی کامل برگزیدند تا عاشقی وارسته و فارغ از دل‌بستگی به مرز و بوم و فرهنگی خاص باشند، سعدی باکی نداشت که از خود سخن بگوید.^۳ هم‌چنین سخن‌گفتن سعدی از خود، فی‌المثل، همانند اشارات مولوی به موجودی گریزپا و بی‌آرام و، به تعبیر خود او، نه شرقی و نه غربی نیست.^۴ اشاره‌های مولانا به خود برای دسترسی به زندگی‌نامه او مشکل‌آفرین‌اند؛ نه تنها از این رو که سخنانی کلی و مجمل‌اند بلکه هم از این رو که در بزرگ‌نمایی جنبه ناپایدار و سپنجی شخصیت او (و در نتیجه همه آدمیان) تعمّد دارند. به سخن دیگر، مشکل بتوان مولانا را به زمان، مکان و رویدادی مقید ساخت و فرصت افکندن لمحّه نظر جستجوگری بر او یافت. درست به خلاف، اشارات سعدی به خود، در سراسر آثارش، روشن و مشخص و خالی از تناقض‌اند. باید گفت که غنای گنجینه اطلاعات موجود در این زمینه حیرت‌آور است. وانگهی، استفاده از آنها مستلزم آشنایی کامل است با شیوه‌های بیانی و، علاوه بر آن، انس و الفت با الگوهای مرسوم سخن آن عصر. مع الوصف، از اشارات سعدی به شخص خود می‌توان، به طریقی خلاق و با اطمینان، برای نظر افکندن بر شخصیت پرهیجان او بهره جست. اما چگونه؟

فوشه کور، طی بررسی کوتاهی، که یگانه تحقیق در نوع خود نیز هست، در دو اثر سعدی - بوستان و گلستان - به جستجوی سخنان او در وصف خود غور کرده است.^۵ این مقاله، با عنوان «شیخ سعدی از دیدگاه خود او»، در واقع، فهرست جامع خصال اخلاقی

2) Ira Bruce Nadel, *Biography: Fiction, Fact and Form* (New York: St Martins Press, 1984), 153.

3) Rypka, *ibid*, 234. 4) *Ibid*, 240-242.

۵) شارل هانری دوفوشه کور، «شیخ سعدی از دیدگاه خود او» در ذکر جمیل سعدی: مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد شیخ سعدی، ۳جلد، کمیسیون ملی یونسکو در ایران و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۴۱.

سعدی است از زبان خود او. اما، چون نظر دقیق‌تری بر آن بیفکنیم، آشکار می‌گردد که از خصوصیات سعدی چندان اطلاعی به دست نمی‌دهد. توضیح آن که شاعران پارسی‌گوی دیگری، پیش از سعدی و پس از او نیز فضایی از قبیل فصاحت و بلاغت و فرزانی و عشق به آموختن و صفای دل را به خود نسبت داده‌اند. این را هم بگوییم که، اگر به گذشته باز گردیم و فراخ‌تر بنگریم، احساس شگفتی، در قبال خودستایی شاعران آن روزگار، که گزافه‌آمیز جلوه می‌کند، تعدیل خواهد شد و ستایش شاعر از هنرهای خود را نوعاً امری رایج و متعارف خواهیم شمرد. این رسم چه‌بسا بر تأثیر پندهای اخلاقی آثار تعلیمی و دیگر انواع اشعار تعلیمی می‌افزوده است. به بیانی ساده‌تر، ارزش نصایح، در آن زمان و هم‌اکنون، بیش از هر چیز به آن بستگی داشته است و دارد که نصیحت‌گو چه اندازه خود به آنها عمل کند. حافظ به طنز می‌گوید: که وعظ بی‌عملان واجب است نشیند^۶. صرف‌نظر از توضیحات ما درباره‌ی نوع جایگاه خودستایی در شعر فارسی قدیم (که از قضا موضوع پژوهش جالبی نیز خواهد بود)، می‌توان با اطمینان چنین نتیجه گرفت که تهیه فهرستی از خودستایی‌های شاعران، در بیشتر حالات، چندان کمکی به شناخت تصویری که آنان از خود داشته‌اند نمی‌کند.

با رهیافتی کاملاً متفاوت می‌توان نشان داد که هر کوششی برای کاوش در این معنی که شاعر از شخص خود چه تصویری دارد در چارچوب آنچه به «زندگی‌نامه روان‌شناختی» تعبیر می‌شود قرار می‌گیرد. لذا، این پرسش عمده پیش می‌آید که، برای دستیابی به تصویر زنده‌تر و همه‌جانبه‌تر و واقعی‌تر از ادبا، بهترین راه بهره‌جویی از آثار ادبی آنان چیست. چشم‌اندازهای این رهیافت دلگرم‌کننده است. اگراهی که نسبت به کار ادبی خلّاق شمردن مطالعات درباره‌ی زندگی‌نامه نویسندگان وجود داشته و، تا همین اواخر، منتقدان را از آن باز می‌داشت که آن را پژوهش «شایسته» ای بشمارند و در آن نظریه‌پردازی کنند، به رهیافت‌های نوی مجال ظهور داد. در تحقیقات تازه‌تر، بر جنبه‌های هنری و دوران‌ساز این آثار منشور غیرداستانی ولی خلّاق تأکید می‌شود. فی‌المثل، امروزه، منتقدان، علاوه بر تأکید پیشین بر ماهیت خبری و سندی زندگی‌نامه‌ها، بر این آثار، از نظر «طرز بیان و فنون روایی و عناصر اسطوره‌ای» که

۶) دیوان حافظ شیرازی، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی.

زندگی نامه‌نویس برای نقل سرگذشت خود یا توصیف صاحب ترجمه به کار می‌برد، ارج می‌نهند.^۷ در مرتبه‌ای دیگر از مراتب، تأکید بر ضرورت باز شناخت انگاره یا تصویری تکراری و دارای کیفیت مجازی آشکار در آثار یا حیات صاحب ترجمه گامی است بلند. کسانی، از جمله نادل، مهم‌ترین کار پژوهشی زندگی‌نامه‌نویس را نشان دادن چنین انگاره یا تصویر مجازی غالب می‌دانند که در زندگی صاحب ترجمه عامل وحدت‌بخش است. در واقع، نادل برای دستیابی به چنین تصویر مجازی چندان ارزش قایل است که توصیه می‌کند زندگی‌نامه‌نویس، چنانچه از خود مواد موجود انگاره‌ای «خودزا» پدید نیاید «به میل و گرایش خود» انگاره‌ای وضع کند.^۸ در این تحقیق، نشان داده خواهد شد که بهره‌جویی از چنین انگاره مجازی غالبی برای کاوش در شخصیت سعدی بس سودمند است، چون دست کم یکی از این انگاره‌های غالب از خلال حیات خود شاعر پدید می‌آید و در زبان مصنوع و تصویری یا ساده او بازشناختنی است و آن سفر است. سعدی بیشتر عمر خود را در سفر یا در سخن گفتن از سفر گذراند. این مضمون تکراری، که در سرتاسر آثار سعدی دیده می‌شود، نه تنها به رنگ‌های گوناگون و به تکرار پرورده شده بلکه با مهم‌ترین موقعیت‌ها و عواطف زندگی شاعر قرین گشته است. سفر، به معنای مجازی وسیع بر ویژگی‌های بادوام انسانی چون استقامت، دانایی و تجربه و جهان‌دیدگی و به عنوان صورت خیالی گذرا و بی‌دوام، از جمله، بر حادثه‌جویی و عشق ناسوتی و سرخوشی دلالت دارد. در هر حالت، شخصیت سعدی با صور گوناگون شور و هیجان وابسته به این مضمون نمایان است. لذا، این انگاره مجازی غالب برگزیده شد تا در کانون این مقاله جایگزین شود؛ چون بخش مهم و وسیعی از تجربیات زندگی شاعر را برای بررسی درخور فراهم دارد. امید است که از این راه بتوان در شخصیت سعدی، به‌ویژه تصور او از خویش، به کاوش پرداخت.

در حیات ادبی بیشتر شاعران قدیم، سفر، اهمیت چندان نداشت است. در مجموع،

7) Nadel, *ibid*, 151.

برای دیگر آثار جالب مربوط به رهیافت‌های تازه‌تر درباره زندگی‌نامه ←

Gaul PORTIER MANDÉLL, *Life into Art: Conversation with Seven contemporary Biographers* (Fayetteville: University of Arkansas Press, 1991); *idem, Studies in Biography*, ed. Daniel AARON (Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1978).

8) Nadel, *ibid*, 158.

اینان بسیار سفر نبوده‌اند. بیشتر آنان سیر انفس را بر سیر آفاق برگزیده‌اند. برخی از آنان، چون حافظ و نظامی، چندان به ندرت ترک دیار گفتند که چون سرانجام عزم آن کردند، پیرامون قصد آنان از سفر و نتیجه آن افسانه‌ها ساخته شد. شاعرانی هم بودند که جنگ و آشوب یا نیازی مبرم به یافتن ولی نعمتی مشتاق‌تر و گشاده‌دست‌تر آنان را به سفر واداشت. حتی در این حال، کمتر گزارشی از این سفرها در شعر آنان دیده می‌شود.^۹

سفر مکه، که بر هر مسلمان مستطیعی واجب شمرده شده، الهام‌بخش شاعرانی چون ناصر خسرو و خاقانی در خلق آثاری ادبی، یعنی سفرنامه^{۱۰} و تحفة العراقرین^{۱۱} گردید. هرچند در این آثار، مسائلی چون تیزبینی و صداقتِ مسافر و واقع‌بینی و توجه او به جزئیات، به‌ویژه در سفرنامه، درخورِ کاوش است، رویدادهایی که در آنها گزارش شده‌اند، به سختی، بُعد شخصی لازم کسب می‌کنند تا حضور خود شاعر را برای بررسی ملموس سازند.

سعدی، به خلاف، به بسیار جاها سفر و رویدادهای این سفرها را (چه واقعی و چه خیالی) در فراورده‌های ادبی جدی خویش بازگو کرده است. وی، از سفر، بسیار سخن گفته و سیر آفاق را همراه با سیر انفس از دل و جان توصیه و در وجوه چندی از شخصیت مسافر موشکافانه نظر کرده است. این کاوش ژرف در کیفیات روانی مسافر به کار ما می‌آید و آن دلالت دارد بر آگاهی سعدی از مجازی بودن تجربه تا آن‌جا که این تجربه احساسات درونی مسافر را تعریف و بیان می‌کند. هرچند در همه آثار سعدی اشاره‌هایی به سفر می‌توان یافت، اما وی در هیچ اثری بیشتر از گلستان و بوستان به احوال شخصی مسافر نزدیک نمی‌گردد.^{۱۲}

ابو عبدالله مشرف‌الدین بن مصلح‌الدین سعدی، بین سال‌های ۶۳۴-۶۴۰، در شیراز

۹) شاهدی معروف برای شاعری که به جستجوی ولی نعمت سفر کرده فرخی سیستانی است که از خدمت یکی از دهقانان، از طریق دربار چغانیان، به غزنه آمد تا سلطان محمود را مدح بگوید. ← Rypka, ibid, 176.

۱۰) ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۸۹۳-۹۸۹.

۱۱) همان، ۷۷۶-۷۸۳.

۱۲) برای اطلاع از ترجمه‌های انگلیسی گلستان و بوستان، ←

John D. YOHANNAN, *The Poet Sa'di: A Persian Humanist* (New York: University Press of America, 1987), 1-16.

نقل قول‌های مربوط به بوستان و گلستان از کلیات شیخ سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، علمی، تهران ۱۳۸۸ است.

به دنیا آمد و حدوداً دوازده‌ساله بود که پدرش را از دست داد^{۱۳}. او تحصیلات خود را در شیراز شروع کرد؛ ولی از ترس حمله مغول و لشکرکشی خوارزمشاهیان، به بغداد کشانیده شد. تذکره‌نویسانی، چون دولت‌شاه، انبوهی صفات و حوادث افسانه‌ای، از جمله عمر بیش از صد سال و چهارده سفر مکه، به او نسبت داده‌اند^{۱۴}.

آنچه مسلم است این که، وی در نظامیه بغداد درس خواند و، در حوالی سال ۶۴۷، عازم سفری شد که لااقل سی سال به درازا کشید. در بازگشت به شیراز، در سال ۶۷۷، بوستان و گلستان را تألیف کرد^{۱۵} و ما، در این مقاله، با مجموعه این سفرها، آن‌گونه که در این دو کتاب بازتاب یافته است، سرو کار خواهیم داشت.

نویسندگان زندگی‌نامه سعدی در باب دامنه جغرافیایی این سفرها اختلاف دارند. بعضی از آنان قبول دارند که او، هم‌چنان که خود در گلستان و بوستان گفته، از جانب مشرق تا به هند و از جانب مغرب تا به افریقا سفر کرده است^{۱۶}. برخی دیگر امکان سفر او را به کاشغر و سومنات، که در باب پنجم گلستان و در بات هشتم بوستان از آن یاد شده، رد می‌کنند. سفر سعدی به کاشغر محل تردید است؛ چون، در حکایت، از چنان شهرتی در آن دیار برای شاعر سخن رفته که اثبات آن در آن دوران مشکل می‌نماید. ماجرای سفر سومنات نیز، اگر گزارش آن واقعی تصور شود، مشکل جدی‌تری در بر دارد، چون سعدی، در آن ماجرا، نقش اول را در قتل برهمن هندی بر عهده دارد. به علاوه، چنین به

13) Rypka, ibid, 250-253.

برای تفصیل بیشتر ←

Henri Massé, *Essai sur le poète Saadi* (Paris: Paul Geuthner, 1919).

۱۴) جلال متینی، «مقامه‌ای منظوم به زبان فارسی»، ایران‌نامه، ۳ (۱۹۸۵)، ۷۰۶.

برای بررسی انتقادی و جامع تراجم سعدی ← محمد محیط طباطبائی، «نکاتی در سرگذشت سعدی»، در ذکر جمیل سعدی، ج ۳، ص ۱۸۵-۲۱۱؛

15) Rypka, ibid, 250.

۱۶) علاوه بر آثاری راجع به سفرهای سعدی، برای بحث خاص در این موضوع ←

John Andrew Boyle, "The Chronology of Sa^odi's Years of Travel", in *Islam wissenschaftliche Abhandlungen: Fritz Meier zum sechzigsten Geburtstag*, ed. R. Gramlich. Wiesbaden: FranzSteiner Verlag, 1974), 1-8; Hasan Neshat Ansari, "Did Shaykh Sa^odi Visit India?", *Journal of the Bihar Research Society* 59 (1973): 173-186; Ahmedmian Akhtar, "Sa^odi's Visit to Somnat", *Islamic Culture* 8 (1934): 212-221; Edward G. Brown, *A Literary History of Persia: From Firdawsi to Sa^odi* (New York: Charles Scriber's Sons, 1906), 528-529.

ادوارد براون سفر سعدی از جانب مشرق تا هندوستان و از جانب مغرب تا آفریقا را پذیرفته است.

نظر می‌رسد که سعدی نمی‌دانسته سومنات در کجاست؛ چون، بر حسب گزارش ماجرا، وی، پس از فرار از سومنات، به هند می‌رسد.^{۱۷} این مورخان، که بوستان و گلستان را در درجه اول مجموعه‌ای اخلاقی می‌شمارند، در قبال حکایاتی که در آنها سعدی دارنده نقش اول در قضایای غیر اخلاقی معرفی می‌شود، دچار سردرگمی می‌گردند. آنان بر سر یک دوراهی قرار خواهند گرفت: چنین رویدادهایی را واقعی بشمرند که، در این صورت، شخصیت عجیب و غریب سعدی را باید توجیه کنند؛ یا بپذیرند که سعدی، چه بسا گه‌گاه، به نیروی خیال خود مجال قصه‌پردازی داده است. ادوارد براون اولی را اختیار کرده یعنی همه رویدادهای مذکور در بوستان و گلستان را واقعی شمرده، و ضعف‌های اخلاقی سعدی را که از آنها نتیجه‌گیری می‌شود به این شرح توجیه کرده است: «وقتی سعدی، بنا بر نظر غالب، شاعری اساساً اخلاقی وصف می‌شود، هر چند این دید از جهاتی بی‌گمان درست است، باید در نظر داشت که اخلاقیات او با نظریه‌های اخلاقی رایج در غرب تا اندازه‌ای فرق دارد»^{۱۸}.

متأسفانه، کسانی که امکان قصه‌پردازی سعدی را می‌پذیرند نیز برداشتی ساده‌لوحانه دارند؛ مثلاً، قبول دارند که سعدی نمی‌توانسته به سومنات رفته باشد، چون اگر رفته باشد می‌بایست دانسته باشد که آن در هند جای داشته است.^{۱۹} در این باره که چرا سعدی واقعیت و خیال را در هم می‌آمیخته، حجت می‌آورند که وی، در بحبوحه اشتغال به فنون ادبی پیچیده، از چگونگی این ماجراپردازی‌ها غافل می‌مانده است. عباس اقبال آشتیانی می‌گوید: «سعدی آن‌چنان در قید حفظ فصاحت و بلاغت و ظرایف بیانی بوده که توجه دقیق او به زیبایی قالب کلامی مانع از تشخیص و تمیز صحیح از سقیم گشته است»^{۲۰}. اگر این تصور که بوستان و گلستان مجموعه‌هایی اخلاقی‌اند به شایستگی دگرگون شود، دیگر حاجت نخواهد بود که چنین غفلتی به سعدی نسبت داده شود. نظر جلال متینی که این هر دو اثر را در زمره نوع ادبی مقامه قرار می‌دهد، بی‌گمان بیانگر خصلت تخیلی حکایات است.^{۲۱}

چون کاربرد سجع و ساخت حکایتی و اهمیت لطیفه‌پردازی و بذله‌گویی و فصاحت

17) BROWNE, *ibid*, 529.

18) *Ibid*, 530.

19) ANSARI, *ibid*, 185-186.

۲۰) عباس اقبال، «زمان تولد و اوایل زندگانی سعدی»، مجله تعلیم و تربیت (بهمن و اسفند ۱۳۱۶)، ص ۶۳۶.

۲۱) متینی، همان، ۷۱۶-۷۲۰.

کلام در این آثار با آنچه در وصف مقامات رایج است مطابقت دارد^{۲۲}، نظر متینی درخور توجه است^{۲۳}. البته این معنی را باید در نظر داشت که سعدی از سرمشق قاضی حمیدالدین بلخی (وفات: ۵۵۹)، مشهورترین مقامه‌نویس در زبان فارسی، صرفاً تقلید نکرده و در این نوع ادبی دگرگونی‌های عمده‌ای پدید آورده است. متینی اظهار نظر می‌کند که سعدی، اگر این اصطلاحات را در نوع ادبی مقامه وارد نمی‌کرد، در کاربرد آن، که اساساً با زبان فارسی سازگاری ندارد، به آن درجه از توفیق دست نمی‌یافت^{۲۴}.

خود سعدی، برای اشاره به ماهیت تخیلی حکایات خویش، بیانی شوخ‌تر در باب اول گلستان [حکایت ۳۲] اختیار می‌کند. آن‌جا که مسافر دارای نقش اول داستان، که قرار است به گناه دروغ‌های خود کیفر ببیند، به ملک می‌گوید: اگر از بنده خود سخنان لغو شنیده‌ای مرنج که «جهان‌دیده بسیار گوید دروغ».

حکم مَلِک، که مسافر غریب را به خاطر اعتراف صادقانه‌اش عفو می‌کند، هشدار بذله‌آمیز دیگر سعدی است به خوانندگان که بدانند وی گاه‌گاه مستغرق قصه‌پردازی و گزاف‌گویی شده و از آن درگذرند. از اینها گذشته، تنها سفرکردگان می‌دانند که رویدادهای خسته‌کننده سفری دراز را، پیش از آن که به گوش شهریان بی‌تجربه برسانند، چگونه باید به نیروی خیال بازسازی کنند. این، هم‌چنین، هشدار است که در بوستان و گلستان هیچ چیز نباید به معنای ظاهری آن گرفته شود^{۲۵}.

خواه سعدی به سومنات سفر کرده باشد یا نکرده باشد، خواه در ساخت و پرداخت اندیشیده ادبی مستغرق شده باشد یا نشده باشد، هر رویدادی در بوستان و گلستان، برای

22) A. F. L. BÉSTON, "al-Hamadhāni, al-Ḥariri and the Maqāmāt Genre", in *Cambridge History of Arabic Literature: Abbasid Belles-Lettres*, ed., Julia ASHRIYANI et al. (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), 135.

۲۳) در این‌جا، به اختصار می‌توان گوشزد ساخت که کلیات و تصوّرات مسلم دیگر در مورد نقش نوعی شعر فارسی نیازمند تجدید نظر جدی است. مثلاً مدح، که از دیرباز نشانه انحطاط اخلاق اجتماعی و وسیله تحصیل مال شمرده شده، در پرتو مطالعات جدید، نشان داده شده، که دارای نقشی پیچیده‌تر و مهم‌تر است. در مورد سعدی، برات زنجانی، در تحلیل قصاید او در مدح اتابک، این معنی را به خوبی اثبات کرده است. ← برات زنجانی، «سخنوری زیرکانه در قلمرو سعدی» در ذکر جمیل سعدی، ج ۲، ص ۱۹۷-۲۰۸.

۲۴) متینی، همان، ص ۷۱۷-۷۱۸.

25) Ashraf Abu Turab Zia Sardar, *A Time to Speak: Anecdotes from Sa'di Shirazi* (Leicester: Islamic Foundation, 1976), 2.

مقاصد ما در این مقاله، واقعی شمرده می‌شود. چون، در این مقاله، با جنبه تاریخی رویدادها کاری نداریم، بلکه مهم برای ما این است که این رویدادها چه اندازه به ما نشان می‌دهند که سعدی نسبت به سفرکردگان - و در حالاتی چند، از راه تعمیم، نسبت به خود - بدان‌سان که از خلال حکایات روشن می‌گردد، چه برداشتی داشته است. در واقع، شاهد مثال سفرکرده‌ای که داستان‌ها از خود ساخته ما را به همان نقطه مهم اول می‌رساند که سعدی با سفرکردگان و کسانی یگانگی می‌یابد که به یک‌جا تعلق ندارند بلکه در گشت و گذارند؛ نه با رهگذران سرگردان و بی‌مقصد و مقصود که بازیچه امواج حوادث‌اند بلکه با سفریان هوشمند که مهار حوادث را به دست دارند و با برنامه سیر می‌کنند و حضور و غیبت آنان، نه تنها در شهر میزبان بلکه هم‌چنین در سرنوشت ملیکی که بر آن فرمان می‌رانند، اثر می‌بخشد. در باب اول بوستان، سعدی پادشاهان را چنین اندرز می‌دهد:

بزرگان مسافر به جان پرورند که نام نکویی به عالم برند
تبه‌گردد آن مملکت عن‌قریب کزو خاطر آزرده آید غریب

از این آشکارتر، در باب سوم گلستان، پهلوانی جوان از پدر خود اجازه می‌خواهد که به سفر رود. پدر، در پاسخ، سفر را برای پنج طایفه مناسب می‌شمارد که سعدی، بی‌گمان، از دومین طایفه است:

دوم عالمی که به منطق شیرین و قوت فصاحت و مایه بلاغت هر جا که رود به خدمت او اقدام نمایند و اکرام کنند.

و این ما را به اظهار نظر دیگر رهنمون می‌گردد که عجب نیست اگر این مسافر دانا و آسوده‌خاطر، که حادثه‌پرداز است، از دل و جان مسحور جاذبه توان‌گفت جادویی سفر شده باشد. وی، در باب پنجم بوستان، می‌گوید:

سفر ناگهم زان زمین در ربود

گویی، در بن همه آن آرام خاطر و دانایی، به جستجوی سپری است تا در پس آن پنهان گردد، در پس گمنامی و هم‌طرازی تا در آن ناپیدا بماند، در پس نوعی از یادرفتگی که با مرگ بی‌شبهت نیست. بوستان و گلستان پُر است از تعبیرهای استعاری مشترک میان

سفر و مرگ، چون دروازه مرگ، کوس رحلت و مانند آنها، ممکن است گفته شود که این‌گونه تعبیر در همه اشعار پارسی قدیم هست. اما، آنچه مختص سعدی است خود این تعبیر استعاری نیست بلکه تفاوت ظریف معنایی مثبت و فرح‌بخشی است که با تأکید مرسوم آن بر کوتاهی عمر پیدا می‌کنند. سعدی، در عالم حقیقت یا خیال، بس مشتاق بود که ناشناس در میان مستمعان خود ظاهر شود تا تأثیر شعر خود را بر آنان ملاحظه کند؛ زیرا هم‌چون بسیاری از سرشناسان، می‌بایست در این امر کنجکاو باشد که، در غیاب او، درباره آثارش چه حکم می‌کنند. برای اظهار نظری درباره آوازه سعدی، باید موقتاً از بحث اصلی دور شویم. تنی چند از مورخان گفته‌اند که همه شهرت سعدی مقرون است به تألیف بوستان و گلستان، لذا، وی طی سفرهای خویش، نمی‌توانسته است شاعری معروف بوده باشد.^{۲۶} این نظر قانع‌کننده نمی‌نماید. این فرض که سعدی، پیش از تألیف آن دو اثر، غزلی نسروده و یکباره استاد سخن شده غریب است. سعدی، بی‌گمان، خود، در دیباچه گلستان دعوی دیگری دارد، آن‌جا که می‌گوید:

ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته و قصب‌الجیب حدیثش که هم‌چون شکر می‌خورند و رقعۀ منشئاتش که چون کاغذ زر می‌برند...

نمی‌توان به هرزه دعوی‌های این‌چنینی کرد آن‌هم برای معاصرانی که به راحتی گزاف بودن آنها را می‌توانند تمیز دهند. به‌علاوه، شواهد برونی نشان می‌دهد که آوازه سعدی چندین دهه پیش از مرگش دست کم تا قونیه رفته است.^{۲۷} لذا، این فرض که سعدی در برخی از شهرها که بدانها سفر کرده از شهرتی برخوردار بوده چندان دور از حقیقت نمی‌تواند بود.

خواه سعدی طی سفرهایش از شهرت درخور توجهی برخوردار بوده باشد، خواه ماجرای ملاقات او با جوانی کاشغری و ارادت این جوان به او یا درگیری او در جدل با فقیهانی که به روایت حکایتی در باب چهارم بوستان، نخست او را باز نشناختند اتفاق افتاده باشد و خواه این جمله ساخته و پرداخته خیال او بوده باشد، پیداست که، در نظر

26) Rypka, ibid, 250.

۲۷) مجتبی مینوی، «ذکر جمیل سعدی»، یغما، سال ۵، ش ۳، خرداد ۱۳۳۱ ش، ص ۹۷-۱۰۲.

وی، یکی از فواید سفر این بوده است که در آن، برای آدمی، گمنامی و شاهد غیر مشهود بودن میسر است. سعدی، اگر می‌خواست، می‌توانست سرانجام، اجازه دهد که خلق لمحّه نظری بر نبوغ او بیفکنند و آن‌گاه ناپدید گردد و آنان را انگشت به دهان واگذارد تا با خود بگویند که «چنین کسی جز سعدی که تواند بود؟» و این درست همان است که، پس از جدل با فقیهان و غایب شدن او، روی داد:

نقیب از پیش رفت و هر سو دوید که مردی بدین نعت و صورت که دید
یکی گفت ازین نوع شیرین‌نفس درین شهر سعدی شناسیم و بس

یکی دیگر از جاذبه‌های سفر در نظر سعدی، بی‌گمان، کشاکش‌های آن بوده است. کشاکش‌هایی هم فکری هم جسمانی و هم روحی. فی‌المثل، مسافر می‌بایست در برابر وسوسه درگیری در ماجراهای مضر به حال مقصود نهایی سفر خود ایستادگی کند و، در عین حال، اگر، در دیار دشمن، ناملایمی پیش آید شکیبایی و بردباری نشان دهد. هم‌چنین، می‌بایست، در برابر گرسنگی و تشنگی و دیگر مشقّات طبیعی، تحمل جسمانی خود را به آزمون گذارد. ما، در قرن حاضر، تصوّر دیگری از سفر در ذهن داریم. حاجت به گفتن نیست که به روزگار سعدی، لازمه سفر چیزی بیش از بلیت و ذخیره جا در مقصد بوده است. آنان که بر خطر سفر واقف نبوده‌اند بهای گرانی به تاوان این بی‌خبری پرداخته‌اند. در این جهان آشفته سرشار از حوادث هر چیزی ممکن بود روی دهد. آدمی چه بسا ناگزیر می‌شد دختر زشت‌روی دوست اتفاقی دغلكاری را به زنی بگیرد، هم‌سفری اهل کاروان. چنان که در حکایتی از باب دوم گلستان. چه بسا معلوم گردد که دزدی بوده است به صورت درویشان در آمده. یا، باز بدتر از این، مسافر چه بسا در دیار کفر، به جاسوسی متهم می‌شد و او را به پستویی در به‌گل برآورده حبس می‌کردند و این رنج و شکنجه دو هفته دوام می‌داشت تا بی‌گناهی او ثابت شود و این همان بلایی است که (در حکایتی از باب سوم گلستان) بر سر دو درویش خراسانی آمد، یکی ضعیف و دیگری قوی:

قضا را بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمدند، هر دو را به خانه‌ای [= اتاق] کردند و در به گل برآوردند.

لذا مسافر را نباید دست کم گرفت. هر چه باشد، او قهرمان این پهنه حوادث پیش‌بینی

نشده است که در آن ماجراجویی تنها یکی از صفات لازم برای بقاست. خلاف این نیز صادق است. در وجود سفرناکرده‌ها نیز نقصی هست. نه تنها جوان بدرقه، در حکایتی از باب هفتم گلستان، پس از سال‌ها تمرین و مشق، چون متعم است و نازپرورده نه جهان‌دیده و سفرکرده، نمی‌تواند هنرهای خود را به آزمون گذارد بلکه حتی زاهدی از دمشق، چون دل به آسایش زندگی شهری می‌سپرد، همه فضایل معنوی خود را از دست می‌دهد. در برابر چنین زمینه‌ای، فخر سعدی به سفرکردگی خود معنای بیشتری پیدا می‌کند و بیشتر مفهوم می‌گردد که چرا وی، از نام‌بردن دیاری که به آن سفر می‌کند، حتی اگر در داستان نقش فرعی داشته باشد یا نقشی نداشته باشد، غافل نمی‌ماند. در بوستان و گلستان، دست کم بیست و پنج بار چنین اشاره‌هایی رفته است و هم اشاره‌هایی بیشتر به سفرش به سرزمین‌های دوردست که نام آنها برده نشده است. فواید سفر بیانگر آن است که چرا سعدی، گاه‌گاه، آن را به همان طریقی توصیه می‌کند که پزشکی داروی تلخ را برای فایده‌ای در پی نه برای لذتی در بر.

ز ظلمت مترس ای پسندیده‌دوست که ممکن بود کابِ حیوان دروست
نه گیتی پس از جنبش آرام یافت؟ نه سعدی سفر کرد تا کام یافت؟

به رغم تأکید سعدی بر فواید آموزشی سفر، به نظر نمی‌آید که وی در پی دسترسی به استادی خاص سفر کرده باشد، بلکه چنین می‌نماید که او سفرهای خود را وسیله‌ای برای تعلیم و تربیت عملی و مکمل کسب علم در مدرسه تلقی می‌کرده است. به‌خصوص، وی فخر می‌کند که با مردمانی از هر طایفه و مسلک عمری سپری کرده است. حاصل آن که وی، در دیباچه بوستان، به حق مدعی است که از هر خرمنی خوشه‌ای یافته است:

در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

سفرهای سعدی، خواه به قصد کسب علم برنامه‌ریزی شده باشد خواه نه، به احتمال قوی، سرچشمه بینش او درباره احوال نفسانی آدمی و توانایی کم‌نظیر او در سودمند یافتن تنوع و ناهمسانی بوده است. پیداست که وی خوش‌تر دارد که در جهانی با رنگ اختلاف و جویای آموختن زیست کند و از آن بهره‌گیرد تا در جهانی تیره و تار و متجانس

که کورکورانه از یک مسلک و مشرب پیروی کند. دانایی که از راه دریای عمان فرا می‌رسد و دانش و فرزاندگی او ترکیبی است از علوم اسلامی و غیراسلامی مکتسب از راه حشر و نشر با اقوام گوناگون، به روشنی همان تجسم تصور آرمانی سعدی از مردی فرزانه است:

ز دریای عمان برآمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی
عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم
جهان گشته و دانش اندوخته سفر کرده و صحبت آموخته

این چهرهٔ عمّانی، در باب اول بوستان، نزدیک‌ترین تصویری است که از روی آن بتوان بر تصویری که سعدی از خود داشته یا آرمانی که شاعر برای نیل به آن تلاش می‌کرده دست یافت. هرکدام از این دو شق را بپذیریم، باید بگوییم که وقوف خود سعدی بر گونه‌گونی جهان و پیچیدگی طبیعت انسانی، که یادآور آن فرزانهٔ عمّانی است، در نظری که در باب خیر و شر دارد تمیزدانی است. در بوستان و گلستان، خیر و شر مطلق بر جهان حاکم نیست. هیچ چیز سیاه سیاه یا سفید سفید نیست و کشف رنگ‌های دیگر در طیف میان سیاه و سفید، هم شیرین است و هم سودمند. فی‌المثل، سفر عملی است بس سودمند؛ اما، حتی مسافر چه بسا به انگیزه‌هایی نادرست سفر کند و سودجویی چنان کور و بی‌خبرش ساخته باشد که لذات حاصل از سیر آفاق را نبیند. شاهد صادق این معنی بازرگان حریمی در جزیرهٔ کیش است که «صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار» و شبی سعدی را به حجرهٔ خویش درآورد و همه شب را به برشمردن کالاهایی گذراند که خیال داشت در هر شهری، بر سر راه سفر، بخرد و در شهری دیگر بفروشد. وی به خوابگردی می‌ماند که همه جا بوده ولی هیچ ندیده و، با این همه، سخت می‌کوشد تا جایی را به نظر آورد که در آن از سفر بازرگانی بی‌انتهای خود دست بکشد؛ اما، به قول سعدی، بیماری او را جز مرگ درمانی نیست:

آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پُر کند یا خاکِ گور

میان مسافری که در هیئت فرزانه‌ای ربّانی از سفر باز می‌گردد و آن که به جنون سودجویی گرفتار است، مراتب و درجاتی از عوام‌الناس و مسافران عادی، وجود دارد.

جالب آن که مسافر عادی نیز دارای ضعف‌هایی است و خود را به سان بیماری می‌پندارد که تنها با نوشیدن گاه‌گاهی جرعه‌آبی از زادبوم خود شفا خواهد یافت. به‌علاوه، وی غالباً به لابی‌الگیری و بی‌ثباتی متهم می‌گردد:

سفرکردگان لابی‌الی زیند که پرورده‌مُلک و دولت نیند

در حکایتی از باب اول بوستان، وزیری، گرفتار حسد، دانامرد مسافری را متهم می‌سازد. سعدی، در حکایتی از باب ششم بوستان، دست کم در یک مورد، با نوع این اتهام روی موافق نشان می‌دهد:

سکونی به دست آور ای بی‌ثبات که بر سنگ گردان نروید نبات

سعدی در تألیف بوستان و گلستان بر آن بود که نکاتی اخلاقی گوشزد سازد. با این همه، اگر این آثار را صرفاً درس‌های خشک اخلاقی بشماریم، آنها را تماماً بی‌روح ساخته‌ایم. کلید جهان سعدی درکِ شَمّ بذله‌پردازی اوست. سعدی، در سخن از غریب سفرکرده‌ای که بسیار دروغ می‌گوید یا از مسافرانی که به حجره‌ای دربه‌گیل آورده محبوس می‌گردند یا از ازدواجی بدتر از اسارت، همواره به خواننده می‌آموزد که آماده‌لب به تبسم گشودن باشد. این ته‌لحن شوخ در دیگر آثار شاعر نیز وجود دارد. اسکالموسکی، وقتی درباره‌ «ترکیب لطیفه‌وار تصاویر هم‌پیوسته» در غزل‌های سعدی سخن می‌گوید، به احتمال قوی، به همین معنی اشاره دارد^{۲۸}.
حیف خواهد بود که، بی‌اشاره به برجسته‌ترین خصلت سعدی، یعنی مصلحت‌بینی او در رابطه با سفر، این بحث را ختم کنیم.

سعدی بیشترین توجه خود را وقف امور ساده‌روانه می‌ساخت و بسیاری از معاصران او در این خصلت شریک او نبودند. مثلاً محمود شبستری و فخرالدین عراقی، در گلشن راز و لمعات، در بالاترین مرتبه، به اندیشه‌ورزی‌های عرفانی مشتغل بودند؛ در حالی که سعدی خود را با «گره‌ای که درس قناعت آموخت»^{۲۹} یا «پیرمردی که

28) Wojciech Skalmowski, "Notes on the Ghazals of Sa'adi and Hafiz", *Orientalia Lova niensia Periodica* 10 (1979): 273.

۲۹) اشاره به حکایتی در باب ششم بوستان: یکی گربه در خانه زال بود... تا آن‌جا که می‌گوید:
اگر جستم از دست این تیرزن من و موش و ویرانه پیرزن

در شادی جوانان نمی‌توانست سهیم گردد»^{۳۰} و یا «ملیک‌زاده‌ای مهره‌های گردن برهم‌افتاده»^{۳۱} مشغول می‌داشت.

لذا عجب نیست اگر، در حیات سعدی، سیر آفاق بر سیر انفس پیشی گرفته باشد. در نظر مردی با روحیه‌ی اهل عمل، برای جستجوی کمال مطلوب، تنها سیر آفاق مناسب است نه به کنج عزلت نشستن و مگر نه این است که سعدی خود، در باب دوم بوستان، در حکایت مردی که پسر خویش را در سفری گم کرده بود، این معنی را بیان می‌کند:

یکی را پسر گم شد از راحله
ز هرخیمه پرسید و هرسو شنافت
چو آمد بر مردم کاروان
شبانگه بگردید در قافله
به تاریکی آن روشنایی بیافت
شنیدم که می‌گفت با ساروان

و پدر دل‌شاد بانگ بر می‌آورد که:

ندانی که چون راه بر دلم به دوست
از آن اهل دل در پی هر کسند
برند از برای دلی بارها
هر آن کس که پیش آمدم گفتم اوست
که باشد که روزی به مردی رسند
خورند از برای گلی خارها



۳۰) اشاره به حکایت اول از باب نهم بوستان:

شبی در جوانی و طیب نغم
چو بلبل سراپان چو گل تازه‌روی
تا آن‌جا که از زبان پیر گوید:

نزیب مرا با جوانان چمید
چو بر سر نشست از بزرگی غبار
مرا برف باریده بر پر زاغ
که بر عارضم صبح پیری دمید...
دگر چشم عیش جوانی مدار
نشاید چو بلبل تماشا‌ی باغ

۳۱) اشاره به حکایت دوم از باب هشتم بوستان:

ملیک‌زاده‌ای ز اسبِ ادهم فتاد
به گردن درش مهره بر هم فتاد